

تشابه اندیشه و هنر ادبی مولوی و عراقی

بدرالدین مقصود^۱

ناهید یوسف زاده^۲

چکیده

حمله مغول به ایران و ستم‌های آنان موجب شد تا روحیه ایرانی بسیار حساس شود. مردم ظلم دیده در جستجوی مرهمی بودند تا زخم‌های آنان را التیام بخشیده و روح دردمندشان را تسکین دهد. رشد حیرت انگیز تصوف و گرایش قشر بزرگی از بزرگان به این ایدئولوژی و پدیدار شدن عارفان بزرگی همچون محیی الدین بن عربی، شهاب الدین عمر سهروردی، شمس الدین تبریزی، صدرالدین قونوی، شیخ سعید فرغانی، بابا کمال خجندی، بهالدین زکریای مولتانی و سایر اقطاب تصوف، مهم ترین اتفاق این دوره در تاریخ ادبیات ایران محسوب می‌شود. از این میان دو عارف برجسته یعنی مولانا جلال الدین محمد مولوی و فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر بن عبدالغفار همدانی مشهور به عراقی در دو سرزمین جداگانه با فاصله زمانی اندکی به موازات هم رشد نموده و مراحل سیروس و سلک عرفانی را طی می‌کنند. وجود شباهت‌ها از همان آغاز کودکی و از زندگی خانواده پدری، شروع شده. حتی نحوه تحصیل، مسافرت، مناسبت‌های اجتماعی، گرایش‌ها، عقاید و آرائی مشابه، استعداد سخنوری و خلاقیت ادبی همانند و زندگی خانوادگی تقریباً یکسان، آنان را به سوی هم می‌کشاند و به حکم سرنوشت، دوستی میانشان استوار گشت.

آنچه در این میان بسیار جالب توجه به نظر می‌رسد، انتخاب مضامین مشابه و یکسانی است که آنان در شعر انتخاب کرده اند. و این شواهد در مثنوی معنوی مولوی و دیوان عراقی به چشم می‌خورد. نگارنده در این مقاله کوشیده تا موارد مشابه زندگی، اندیشه و شعر دو شاعر را با توجه به مستندات موجود بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی: مولوی، عراقی، عرفان، سماع، مثنوی دیوان عراقی، قونیه، نظریاتی، جمال‌پرستی، شمس تبریزی

مولانا جلال الدین محمد بلخی در قرن ۷ هجری (۱۳ میلادی) که برای مردمان ایرانی تبار به علت حمله مغولان از نگاه سیاسی و اجتماعی یکی از مدهش‌ترین و فاجعه‌بارترین دوران تاریخی به حساب می‌آید، زندگانی و فعالیت نموده است. در این زمان وابسته از اوضاع نا بسامان زمانه و احوال روح افتادگی و بی‌علاجی مردم، جریان تصوف به مثابه جهان بینی دینی، فلسفی و ایدئولوژی و اخلاقی به اوج شکوفایی خود رسید. زیرا که رفته رفته اذهان و دل‌های مردم اندیشه مند را همچون نوعی تسلی باطنی به خود مشغول داشت و موجب پدید آمدن علم تصوف گشت و می‌توان گفت در همین دوره تصوف از حال به فال آمد که این ویژگی آن را عرفان نامیدند.

عارفان بزرگ، مانند محیی الدین بن عربی، شهاب الدین عمر سهروردی، شمس الدین تبریزی، صدرالدین قونوی، شیخ سعید فرغانی، بابا کمال جندی، بهالدین زکریای مولتانی و سایر اقطاب تصوف در همین دوره، بود باش و فعالیت داشته اند.

تصوف و عرفان با مذاق مردم مسلمانی که از سوی مغول به سختی آسیب دیده بودند بسیار سازگار آمد و خیلی زود به تمام طبقات مدنیت معنوی و از همه بیشتر و آشکار تر به ادبیات بدیعی (هنری) خطی نفوذ کرد.

بنابراین در همین دوره می‌بینیم که ادبیات تصوف در زبان فارسی به گونه‌ای حیرت انگیز رشد و نمو کرد و بزرگترین نماینده آن یعنی مولانا جلال الدین بلخی نیز در همین دوره پدیدار شد.

قطب دیگر تصوف و ادبیات صوفیانه این دوره یعنی همزمان با مولوی، فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر بن عبدالغفار همدانی مشهور به عراقی (تولد ۱۲۱۳ م - متوفی ۱۲۸۹ م) می‌باشد که او نیز در رشد ادبیات بدیعی عرفانی به زبان فارسی سهم شاخصی داشته است.

در این مقاله اندک، ما به اندازه سرمایه خود سعی می‌کنیم تا احوال و بعضی مشخصات آثار این دو مرد بزرگ را در مقایسه با هم، به طریق اجمال بیان نماییم.

۱- استاد دانشگاه دولتی-ملی تاجیکستان

۲- استادیار موسسه آموزش عالی سجاد مشهد و دبیر آموزش و پرورش

اگر به احوال زندگانی و وضع معنوی و اخلاقی بدیعی هر دو شخصیت عالی قدر یعنی مولوی و عراقی بنگریم. تشابه بسیاری میان آنان مشاهده می‌کنیم. هر دو، اندکی پیش از هجوم هراس انگیز مغول به دنیا آمده‌اند. نیاکان هر دو از علما و افاضل بوده‌اند و طبق سنت خانوادگی، پدران ایشان به تربیت فرزندان خود اهتمام خاص داشته‌اند. هر دو تحصیل کرده‌ی مدرسه بوده و مدتی نیز به تدریس پرداخته‌اند. و سپس به تربیت گرایش به تصوف عاشقانه، این پیشه را رها کرده‌اند. هر دو از وطن آبایی خود به دور افتاده‌اند. یکی در آسیای صغیر و دیگری در هندوستان و جایهای دیگر به سر برده‌اند و هیچ‌گاه به وطن باز نگشتند.

هر دو مقامات تصوف را به اکمال طی نمودند و به درجه شیخ خانقاهی رسیدند و به ارشاد و تربیت سالکان راه حق پرداختند. فرزندان هر دو هم سلطان ولد، پسر ارشد مولوی و هم کبیرالدین، یگانه فرزند عراقی از استعداد فوق العاده سخنوری و اخلاقی ادبی برخوردار بودند. هر یک از آنان در زمان زندگی خود صاحب اعتبار بلند بودند و از اعزاز و اکرام خاصی در میان مردم بهره‌مند بودند. تراوشات طبع سرشار آنان پیوسته نقل محافل صاحب‌دلان بوده است. شگفتی در این است که این هر دو مرد بزرگ، به امر سرنوشت باهم روبرو شدند و میانشان رفاقت و دوستی و هم‌سویی اندیشه، استوار گشت. اما تفصیل این داستان یعنی، رویارویی این دو بزرگوار به شرح زیر است: عراقی در سال ۶۶۶ هجری پس از درگذشت مرشدش، بهالدین زکریای مولتانی که هم‌زمان، پدر همسرش بود، با چند تن از مریدان خاص خود ترک هندوستان می‌کند. پس از مناسک حج در تاریخ ۱۳۷۲ میلادی، وارد قونیه در آسیای صغیر می‌شود. و این در حالی است که ۵۶ یا ۵۷ سال سن دارد. در همین زمان، مولوی در قونیه زندگی و فعالیت داشته است. و این دو عارف آنجا به دیدار هم رسیدند. و از معاشرت و دوستی با هم بهره‌مند گردیدند. در این هنگام که حسام‌الدین چلپی مرید و هم‌نشین دائمی مولوی بود. به احتمال نزدیک به یقین، مشخص می‌شود که عراقی با او و یاران دیگر مولوی نیز مجالست و هم‌نشینی داشته است.

در مورد حقیقت داشتن چنین داستانی، دلایل قوی وجود دارد. در "سلمه السوات" ابوالقاسم کازرونی نیز پیش از حج در قونیه، با مولوی و شیخ صدرالدین قونوی، هم‌صحبتی عراقی به قلم تحریر در آمده است. (کازرونی، ۲۰۱۳۴۰-۲۱)

شمس‌الدین احمد افلاکی نیز در کتابش "مناقب العارفین و مرآة العاشقین" در ارتباط علاقه عراقی به مولوی، به چهار مورد اشاره کرده است. طبق روایت آورده که تنی چند از عرفا از قبیل شمس‌الدین ایلیکی، شرف‌الدین موصلی، شیخ سعد فرغانی، نصرالدین قونوی و دیگران در خانقاه شیخ صدرالدین قونوی نشسته و از مولوی تعریف می‌کردند و در میان این جمعیت حضور فخرالدین عراقی تأیید شده است. (افلاکی، ۱۳۶۲، ۳۶۰)

درماخذی دیگر حتی درباره سماع خاص برپا کردن عراقی و مولوی اطلاعاتی وجود دارد. چنانچه می‌خوانیم: "شیخ محمود نجار(ره) روایت کرد که روزی در مدرسه مبارکه سماع عظیم بود و خدمتی شیخ فخرالدین عراقی که از عارفان زمان بود در آن ساعت حالتی کرد خرقه و وجهه اش افتاده می‌گشت و بانگ‌ها می‌زد. همان‌ها [همان لحظه] حضرت مولانا در گوشه ای دیگر سماع می‌کرد و خدمتی مولانا اکمل‌الدین طیب با جمیع علما نگره داشت می‌کردند [می‌نگریستند] (همان، ۳۵۹)

یک جا سماع کردن عراقی و مولوی از اعتبار رفیع هر دو نشان می‌دهد. زیرا آداب سماع این است که، هنگام سماع بزرگان تصوف دیگران اجازه همراهی نداشتند و فقط می‌توانستند، به آدابی خاص سماع آنان را مشاهده نمایند. معلوم می‌شود که میان مولوی و عراقی در مورد ایده‌ها و اعتقادات عرفانی، وحدت نظر وجود داشته است. آن هنگام که عراقی در سرزمین روم به درجه عارف و شاعر رسیده و مشهور بود و مریدان بسیار گردش جمع آمده بودند، از جمله معین‌الدین پروانه که حکمران کل روم از سوی دولت ایلخانی مغول بود، نیز ثابت قدم او گردید.

در متن مقدمه دیوان عراقی آمده است که اخلاص و اعتقاد پروانه به عراقی آن چنان بوده است که اگر روزی به خدمت شیخ عراقی نمی‌رفت، آن روز را از عمر خود به حساب نمی‌آورد. (کلیات عراقی به کوشش سعید نفیسی ۵۵، ۱۳۷۵)

بنا بر گفته افلاکی، امیر مذکور، با اشارت مولوی در طوقات (دوکات)، نام موضعی در روم که در کنار قونیه وجود داشته، خانقاهی ساخته و در اختیار عراقی گذارده بود. مضمون این مطلب، در مقدمه قدیم دیوان عراقی نیز آمده است. (همان)

اسناد نامبرده شده گواه آنند که مولوی نیز نسبت به عراقی احترامی خاص می‌گذاشت. گرچه در خانقاه طوقات مقیم بود ولی ارتباطش به قونیه گسسته نشد. پس می‌توان نتیجه گرفت که این دو خداوند تصوف از حال یکدیگر آگاهی تام داشتند. در سال ۶۷۲ هجری، قلب مولوی از طپش باز ایستاد. در آن هنگام عراقی ۶۱ ساله بود و یقیناً در مراسم سوگواری آن عارف کامل حضور داشت.

اسناد موجود حاکی از آن است که عراقی چون میدان را از وجود مولوی خالی دید، همیشه دریغ و حسرت عدم حضور او را داشت. در این باره افلاکی این چنین نگاشته است: "شیخ فخرالدین دائماً از عظمت مولانای روم باز گفته و آه هازدی و گفتی که او را هیچ کس کما ینبغی ادراک نکردودر عالم غریب آمد و غریب رفت. (افلاکی. ۱۳۶۲. ۵۹۴) اگر نیک بنگریم از این گفته عراقی که نسبت به مولوی ابراز کرده است، بوی انس و خلاص و صداقت می‌آید. چنین سخن را کسی می‌توانست بگوید که در کنه آثار مولوی تفکری ژرف کرده و ارزش و اعتبار آن را با تمام وجود حس کرده باشد. وگرنه دریغ نبودن او را خوردن بی معنا بود و از سویی دیگر، در حقیقت کمتر افرادی بودند که معنای اصیل سخنان مولوی را کاملاً ادراک کرده باشند. درستی این مطلب را در مثنوی خود مولوی در می‌یابیم که گفته است:

"هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من"

(مثنوی معنوی بر اساس نسخه نیکلسون. ۱۳۷۱. ۵)

پس از یک سال از درگذشت مولوی یعنی در سال ۶۷۳ هجری شیخ صدرالدین قونوی نیز رخت هستی به دارالبقا کشید و عراقی به درجه پیشوایی و مقتدایی صوفیان تمام آسیای صغیر رسید.

این معنی از نوشته‌های خود عراقی در نامه‌های او به برادر بزرگش، قاضی احمد فقیه، استنباط می‌شود. چنانچه گفته است: "این درویش راحق تعالی به واسطه التماس و استئناس [انس گرفتن] فقرای بلاد روم در این دیار مقید گردانید. طالبان حق تعالی رغبت می‌نمایند و سر می‌تراشند و خرقة می‌پوشند و ذکر تلقین می‌یابند و خلوت اختیار می‌کنند. حالی موافقت این جماعت متعذر می‌نماید. تا خود چه پیش آید؟...". (مجموعه آثار عراقی با تصحیح نسرين محتشم. ۱۳۷۲. ۳۳۷)

حتی می‌توان گفت ماندن طولانی مدت عراقی در روم نیز به سبب احترامی بوده که او برای مولوی قائل بود، وگرنه او که تا آن زمان مردی مجرد و آزاده بود و می‌توانست نزد خویشان خود یا نزد برادرش، خواجه احمد رود. ناگفته نماند که عراقی با شمس تبریزی هم روبرو شده و با مجالست داشته است. و این داستان در جوانی هر دو اتفاق افتاده. از شرح حال عراقی معلوم است که شیخ بهائی الدین زکریای عراقی را در مولتان از جمعیت قلندران جدا کرده و به ماوراء النهر نزد بابا کمال خجندی روانه ساخته بود. و در آنجا با شمس تبریزی هم‌شاگردی بودند. در این باره عبدالرحمن جامی در نفحات الانس گفته است: "گویند در این وقت که مولانا شمس الدین در صحبت باباکمال خجندی بود، شیخ فخرالدین عراقی نیز به موجب فرموده شیخ بهائی الدین زکریا، آنجا بوده است، و هر فتح و کشفی که شیخ فخرالدین عراقی را روی می‌نمود، آنرا در لباس نظم و نثر اظهار همی کرده و به نظر باباکمال می‌رسانید.

و شیخ شمس الدین از آن هیچ چیز اظهار نمی‌کرد. روزی باباکمال خجندی وی را گفت: "فرزند شمس الدین از آن اسرار و حقایق که فرزند فخرالدین ظاهر می‌کند به تو هیچ لایح نمی‌شود؟ گفت: بیش از آن مشاهده می‌شود، اما به واسطه آن که وی بعضی از علوم و مصطلحات ورزیده، می‌تواند که آن‌ها را در لباس نیکو جلوه دهد و مرا این قوت نیست." (نفحات الانس جامی. با توضیح محمود عابدی. ۱۳۷۰. ۴۶۵)

حقیقت این گفته جامی را آقای قاسم غنی، نسرين محتشم و دیگران تصدیق کرده اند. (غنی. ۱۳۳۱. ۲۰۱) و (مجموعه آثار عراقی، ۱۳۷۲. ۱۳)

به این مناسبت می‌توان گفت که یکی از زوایای سبب اعزاز عراقی از سوی مولوی، آشنایی مستقیم عراقی به شمس تبریزی بوده است. از این‌ها گذشته، در آثار ادبی این دو مرد بزرگ، یعنی مولوی و عراقی، هم نوایی‌های زیادی را می‌توانیم ببینیم. هردو غزل و مثنوی و رباعی و آثار نثری تصوفی و همچنین مکتوباتی دارند. هردو آثار منظوم خویش را در حال وجد صوفیانه، هنگام سماع، ناخود آگاه می‌سرودند. و مریدان روی کاغذ می‌آوردند. هردو در تصوف پیرو مکتب جمال بودند. و درباره زیبایی پرستی و نظر بازی ایشان دلایل بسیاری وجود دارد. جمال زیبای انسان، یعنی تجلی صوری برای ایشان، به مثابه نشان از جمال ساقی است. و همچنین سبب جوشش طبع آفرینش ادبی آنها می‌شده است. اگر اثر جاودان و کلان حجم و گرانقدر مولوی، یعنی مثنوی معنوی، در عالم غلغله افکنده باشد و برای شرح آن شروع زیادی آورده باشند، در بین آثار عراقی می‌بینیم که اثر خیلی کم حجم مثنوی او یعنی "لمعات"، به درجه ی شاه اثر عرفانی در دنیای اسلام هنگامه برانگیخت. و موجب گفتگوهای زیاد و پدید آمدن شروع متعددی بر آن شد. وقتی مولوی و عراقی را از روی ذوق و افکار با هم مقایسه می‌کنیم، در می‌یابیم که هر دو بزرگوار را نظر به هستی از دریچه ی عشق است و هردو را شور و شوق و جذبه و مستی از عشق سوزان گدازنده است. همین عشق است که ایشان را به سماع بی خودی می‌کشاند. عشق محور دایره سیر هردو شیخ است. جولان امواج پر حرارت عشق در دیوان کبیر مثنوی معنوی و دیوان غزل و مثنوی عشاق نامه و لمعات عراقی در تلاطم است. هر خواننده صاحب‌دلی را نیز می‌پزند و می‌سوزاند. حالات یکسان معنوی و ذوقی آنان سبب شد که در سروده‌هایشان هم گونی‌های شکلی و معنایی به وجود آید. این مورد را پیش از همه در غزلیات پرشور و جذبه آنها می‌توانیم مشاهده کنیم

مولوی و عراقی، غزل را در حال سکر روحانی و سماع می‌سرودند و همین وجه مشترک سبب شد تا غزل‌هایی بسرایند که مطلع یکسان دارند. چنانچه برای مثال مولوی به مطلع زیر دوغزل سروده است. (دیوان شمس. تصحیح فروزانفر. ۱۳۷۱. ۸۳۸۴)

"زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا / چه نغز است و چه خوب است و چه زیباست خدایا"
همچنین با مطلع:

"مستی سلامت می‌کند، پنهان پیامت می‌کند / آن کو دلش را بر دوی جان غلامت می‌کند"
چندین غزل سروده است. (همانجا، ص ۲۸۰) و غیره.
چنین موردی را در دیوان عراقی نیز می‌بینیم، چنانچه با مطلع:

"با درد خستگانت درمان چه کار دارد؟ / با وصل گشتگانت هجران چه کار دارد؟"
دو غزل سروده است. (کلیات عراقی. ۱۳۷۵. ۱۷۲. ۱۳۷۵)
و با مطلع:

"ناگاه بت من مست به بازار برآمد / شور از سر بازار به یکبار برآمد"
چندین غزل سروده است. (همانجا، ص ۱۸۸) و غیره.
همان گونه که می‌بینید، در یک وزن و قافیه و ردیف، مولوی چندین غزل گفته است، عراقی نیز در یک وزن و قافیه و ردیف ندین غزل دارد.

بعضی قرابت لفظی و معنایی اشعار مولوی و عراقی به شرح زیر است.
مولوی:

"بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست"
(دیوان شمس. ۱۳۷۱. ۲۰۳)

عراقی:

"یک لحظه دیدن رخ جانانم آرزوست
یک دم وصال آن همه خوبانم آرزوست"
(کلیات عراقی. ۱۳۷۵. ۲۸۳)

مولوی:

"آمدم من بی دل و جان ای پسر
رنگ من بین را زبرخوان ای پسر"
(دیوان شمس. ۱۳۷۱. ۴۳۴)

عراقی:

"سر بسر از لطف جانی ای پسر
خوشتر از جان چیست آنی ای پسر"
(کلیات عراقی ۱۳۷۵. ۲۰۹)

مولوی:

"با صد هزار دستان آمد خیال یاری
در پای او بمیرا هر جا بود نگاری"
(دیوان شمس. ۱۳۷۱. ۲۱۱)

عراقی:

"تا چندین عشق بازم بر روی هر نگاری
چون می شوم عاشق بر چهر تو باری"
(کلیات عراقی. ۱۳۷۵. ۲۷۷)

مولوی:

"بیا بیا که شدم در غم تو سودایی
در ادراکه به جان آمدم ز تنهایی"
(دیوان شمس. ۱۳۷۱. ۱۱۴۷)

عراقی:

"بیا که بی تو به جان آمدم ز تنهایی
نماند صبر مرا بیش از این شکیبایی"
(کلیات عراقی. ۱۳۷۵. ۲۹۵)

مولوی:

"پیش از آن کاندلر جهان باغ ومی و انگور بود
از شراب لایزالی جان مامخمور بود"
(دیوان شمس. ۱۳۷۱. ۳۰۴)

عراقی:

"هنوز باغ جهان را نبود نام و نشان
که مست بودم از آن می که جام اوست جهان"
(کلیات عراقی. ۱۳۷۵. ۸۹)

مولوی با مطلع زیر غزلی دارد:

"یا رب این بوی خوش از روضه جان می آید
یا نسیمی است که از آن سوی جهان می آید"
(دیوان شمس. ۱۳۷۱. ۳۲۹)

عراقی قصیده ای حسب حال برادرش که خود نام او را شمس الدین ذکر کرده و نوشته است و مطلع آن بسیار شبیه مطلع فوق الذکر مولوی است.

"یارب این بوی چنین خوش زگلستان آید
یازباغ ارم و روضه رضوان آید"
(کلیات عراقی. ۱۳۷۵. ۷۸.۷۹)

از نگاه وزن شعر نیز در می یابیم ، غزلیات هردو شاعر شباهت هایی دارد.

این شباهت پیش از همه در کاربرد وزن متناوب ظاهر می‌شود و باز هم برای هردو نیز ابزار معنا مهم تر بوده، نسبت به شکل ظاهری شعر.

در اشعار ایشان تفنن نیست، سادگی و روانی و فصاحت سخن در غزل‌های هردو شباهت به وجود آورده است.

نتیجه‌گیری:

انسان هادرتول زندگی خود انواع رابطه هارا با یکدیگر تجربه می‌کنند. یکی از این روابط، دوستی میان آنان است که گاهی به ایجاد رابطه دوستی عمیق منجر می‌شود. مهمترین عاملی که سبب شکل‌گیری چنین ارتباطی می‌شود، نزدیکی روحی روانی افراد و یکسان بودن سلاقی و علائق آنان است. دو عارف برجسته قرن هفتم یعنی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و فخرالدین عراقی به این رابطه دوستی نزدیک دست می‌یابند. و حاصل این نزدیکی سبب پدید آمدن اندیشه و تفکری یکسان می‌گردد که نمود آن در جهان بینی دینی، فلسفی، ایدئولوژی و اخلاق، همچنین در روابط اجتماعی، تحصیلی و تراوشات فکری آنان آشکار می‌شود.

آنچه موجب به وجود آمدن چنین تفکری می‌شود عبارت است از:

- ۱- وضعیت جامعه تقریباً یکسانی که در آن زندگی می‌کنند.
- ۲- گرایش هر دو عارف به عرفان و تصوف، یعنی تفکر و ایدئولوژی برجسته و غالب آن روزگار.
- ۳- رشد و پرورش هر دو عارف در خانواده‌ای که نیاکانشان پیشینه علمی داشته‌اند.
- ۴- تحصیل و تدریس دو عارف در مدرسه و رها کردن این پیشه پس از گرایش به عرفان و تصوف.
- ۵- هجرت و دور افتادن از وطن آنان، که عراقی به هندوستان و مولانا به آسیای صغیر مهاجرت کرد.
- ۶- طی مقامات تصوف و به درجه شیخ خانقاهی رسیدن آنان.
- ۷- دارا بودن استعداد سخنوری و خلاقیت ادبی هر دو عارف.
- ۸- رویارویی شدن دو عارف در قوه و ایجاد دوستی عمیق میان آن دو و معاشرت و همگرایی با یکدیگر. مهم‌ترین شاهد مثال بر این ادعا وجود مضامین مشابه در دفاتر شعری آنان است.

فهرست منابع:

- ۱- افلاکی شمس‌الدین احمد، *مناقب العارفین*، به کوشش تحسین یادی جی، ج ۲، ج ۱، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- ۲- ابوالقاسم کازرونی، *سلمه السموات*، به اهتمام دکتر یحیی قریب، تهران، ۱۳۴۰.
- ۳- ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم*، با تجدید نظر و تعلیقات و مقدمه جلال‌الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۴- ابوبکر بن محمد کلابادی، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، با تصحیح محمد روشن، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۵- بحر العلوم، *رساله فی السیر والسلوک*، با شرح و اهتمام حسن مصطفوی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷.
- ۶- جامی عبدالرحمن، *نفحات الانس با مقدمه و توضیح و تعلیقات محمود عابدی*، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰. سنایی، ۱۳۷۵.
- ۷- جلال‌الدین رومی، *مثنوی معنوی*، بر اساس نسخه نیکلسون به کوشش عزیز اله کاسب، تهران، گولی، ۱۳۷۱.
- ۸- دهخدا، علامه علی اکبر، *لغت نامه* به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۷۴.
- ۹- روزبهان بقلی شیرازی، *شرح شطحیات*، با تصحیح و مقدمه هنری کرین، انیسیتو ایران و فرانسه، ۱۳۴۴.
- ۱۰- زمانی، کریم، *شرح جامع مثنوی معنوی*، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۱- قاسم غنی، *تاریخ تصوف در اسلام*، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۱.
- ۱۲- *کلیات عراقی*، به کوشش سعید نفیسی، چاپ هشتم، تهران.
- ۱۳- *کلیات دیوان شمس* مطابق نسخه تصحیح شده بدیع الزمان فروزانفر، تهران، نگاه، ۱۳۷۱.

- ۱۴- گولپینارلی، عبدالباقی، *نثر و شرح مثنوی شریف*، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۵- *مجموعه آثار عراقی* با توضیح و تصحیح دکتر نسیرین محتشم، تهران، زوار، ۱۳۷۲.
- ۱۶- محمد بن منور، *اسرارالتوحید*، با مقدمه و حواشی میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ اسلامی، ۱۳۸۰ هـ.ق.
- ۱۷- معین، محمد، *فرهنگ فارسی متوسط*، تهران چاپخانه سپهر، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
- ۱۸- نجم‌الدین کبری، *الاصول العشره*، ترجمه‌ی عبدالغفور لاری، به اهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات مولی.



دانشگاه هرمزگان



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir

The similarity of thoughts and poetic abilities between Molavi and Araghi

By: Dr. Badr-al-din Maghsudov (instructor of of the governmental-national University of Tajikistan)

And Dr.Nahid yousefzade (instructor of Mashhad Sajjad Institute of hiyher)

Abstract:

The Iranian people became so depressed after the Mogul's attack.

The oppressed people were looking for something which can conciliate their afflicted morale.

The inconceivable growth of Sufism is the most important event in the history of Iran's literature in that period. A large group of people made inclined to this ideology , so a lot of gnostics came into existance like Mohy-al-din Arabi , Shahab-al-din Omar Sohrevardi , Shams-al-din Tabrizi , Sadr-al-din Ghuniavi , and sheikh saeed Forghani. Among them , the two prominent Gnostics named Molana Jalal-al-din Mohammad Rumi and Fakhr-al-din Ebrahim Abdolghafar Hamedani went through the stages of Sufism parallel to each other with a small chronological distance. There are a lot of similarities in their lives such as the same way of thinking and tact. These similarities began from their childhood period within the family. Even their way of studying , traveling , social occasions , opinions , talents , eloquent poetic gifts , creative literary ability and their family lives are similar to each other.

These factors drew them toward each other and they became intimate friends.

The most interesting point is that they even selected the same topics in their poems.

As it can be seen in Masnavi Manavi of Molavi and Divan(tribunal) of Fakhr-al-din Araghi.

In this Essay the author tries to study the similarities of their lives according to the existing documents

Keywords: Molavi , Araghi , Gnosticism , konia , sama (kind of singing and dancing) , Masnavi , Divan of Araghi , Ogling , externalism , Shams-e-Tabrizi